

میگویند تصدیق نموده شد. در دهم ماه نوی کورنبلے به شاه بیگ یوزی مرحمت کردم و اسلام احمد عرب که از جوانان قرارداده عرب است از خویشان مبارک حاکم در فول بنابر توئی که از شاه عباس در خاطرا و فرار گرفته بود بلازمت من آمد او را او اخته بمنصب چهارصدی ذات و دویست سوار سفر فراز ساختم پس محمد راً فوج دیگر که یکس صد و نود و سه منصبدار و چهل و شش نفر احباب بودند از عقب پر دیز بخوبیت دکن فرستاده شد. و پنجاه راس اسب نیز حواله یکی از نبده های ددگاه شد که به پرویز رسانید در روز جمعه سیزدهم مضمونی بخاطر رسید. و این غزل در سلاک نظم در آمد غزل

من چون گنم که پیر عزت بر جا گردید اپنامی بینم که مباراد نظر دارد.	ما چشم نار بده دگر بدگرسد داد از چنین نمی که هر امر سیر برسد.	ستانه می خرامی میست تو عالمی هدیش گشته ام که بپیم ره دهال	زفت نیاز و عجز جهانگیر سر بر سر ایده آنکه شعله نور اثر برسد
--	--	--	--

روز یکشنبه پانزدهم پیغمبر دیه ساقی بخانه صدیقه ظفر حسین فرزان پسر سلطان حسین مرتضی امیر مرتضی صفوی که بجهت فرزند خرم خواستگاری شده بود فرستادم و در هفدهم ماه مبارک خان شیرزادی بمنصب هزاری ذات دسی صدر سوار سفر فراز گردید و پنجهزار روپیه نیز با در محبت شد. چهار هزار روپیه به حاجی بی افزایش شد. دریست دوم یک قطعه لعل و یک دانه مردار یار به شهر پار شفقت شد یک لک روپیه مدد خرچ گویان بجماعه اویما قات که بخدامت دکن تعین یافته بودند داده شد و دو هزار روپیه به فرخ بیگ مصور که از بیهوده بدان عصر است لطف نمودم چهار هزار روپیه بجهت خرچ با باحسن ابدال فرستاده شد. هزار روپیه چو له طاعلی احمد صهر گن و ملا روزبهان شیرازی نمودم که در عرس حضرت شیخ سلیمان پروردگار ایشان مرغ نایند و یک نیل به محمد حسین کاتب و هزار روپیه به خواجه عبد الحنف انصاری مرحمت شد بیوایان حکم کردم که منصب ترضی خان را مطابق پنجهزاری ذات و سوار اتفاقاً نموده جاگیر خواه دهندا. به برادرزاده بهاری چند قانو نگوی سرکار آگره حکم کردم که هزار روپیه از زیند. اران آگه ساما ن نموده و ما هیاته قرارداده بدنکن نزد پرویز بردو پیغ لک روپیه دیگر بجهت مد خرچ پر دیز مفتر گشت روز چهارشنبه چهارم شوال اسلام خان بمنصب پنجهزاری ذات و سوار سفر فراز گردید ایول بی افزایش بمنصب پنجهزار و پانصدی و ظفر خان بمنصب دوهزار و پانصدی اقیانیز یافتند دوهزار روپیه به پیغ از زمان پسر مرتضی شاه خود هزار روپیه به پیمان مصروف محبت شد و حکم کردم که نقاره پهجمی مرحمت شود که پله منصب آنها بر سه هزاری و بالاتر رسیده باشد پنجهزار روپیه دیگر از زر دزن بجهت نعمیرلی با باحسن ابدال و عمارتی که در انجاد اجمع است حواله ابوالوفا پسر حکم ابوالفتح شد که اهتمام نمود پل دعمار است مذکور در غایت انتظام به انعام رسانیده روز شنبه سیزدهم چهار گرفتار نود مرتبه بر ته نمایی جرم اد

نخست گشت و پانچ گھنی شب گزنه و بجهت رفع نحس است آن خود را بطلاد نقره و پارچه و غله و زرن نواده اقسام جوانات از فیل و اپنے
دغیره نصدق نمودم تیکت مجموع پانزده هزار روپیه شریف فرمودم که بسته عمان زنفرآ قسمت نمودند و درست و پنجم ذخیر را چند بندیل را با تمام
پدر او و برخند تکاری خود گرفتم و ببری فاضل بر اوزاده بیشتر لیف که به فوجداری قبول داشت و متقدرشده بود یا کس فیل عنایت نمودم و
عنایت الله په خطاب عنایت خانی سرفراز شد چهار شنبه غرہ ذی قعده بهاری چشم پنهان پانصدی ذات و سی صد سوار متاز گشت
و یک فیض که پوکه مرصع بفرزند با با خرم مرحمت شد تلاج گشت را که پیش خانخانان فرستاده بعضی خانان زبانی که شعر بر احوال مرحمت و
شفقت بود پیغام داده بودم آمد و یک قطعه لعل دود مردار یاد که خانخانان پرست از فرستاده بود تینیناً بست هزار روپیه قیمت داشت
آورده گذرانید بیرون چال الدین حسین که در بر را پور بود و بخنور اور اطلب داشت بودم آمده ملازمت نمود و هزار روپیه به شجاعت خان
دکنی مرحمت شد در ششم ماه ذکور پیش از آنکه پر وزیر بر را پور برسد عرض داشت خانخانان دامر ارسید که دخنیان جمعیت نموده
مقام فساد اند چون معاذم شد که با وجود تعین پر وزیر داشکر که در خدمت اور فنه و متقدرشده هنوز بدد و گمک اجتماع دارند بخت باطری
گذرانیدم که خود توجه شوم و به عنایت ائمہ خاطر ازان مهم جمع نمایم درین اثناعرض داشت آصفت خان هم آمد که توجه حضرت بانیخان
لائق دولت روز افزون است و عرض داشت عادل خان بجا پوری رسید که اگر یکی از متعهدان درگاه باین طرف مقرر شود که ملت
و مدعاویت خود را با دیگر یکم تا او بعرض آن دس رساند ایمده است که باعث صلاح حال این بندہ ها گردند بنا بر این مقدمات با امر اراده و خواه
کنکاش نمودم تا هر کس را که انجده بخطار سعد عرض نماید فرزند خانخان بعرض رسانید که با وجود یکم چندین امراء معتبر بجهت سنجیدن خصوص
شد و باشند توجه حضرت به نفس نفس فضیل فضور نیست اگر حکم شود بندہ هم بملازم شاهزاده بر داد و این خدمت را در ملازمت ایشان
اشاد الله تعالیٰ به تقدیم رساند همچه دولت خواهان را این سخن معقول داشت بدین نمود بآنکه هرگز جدالی اور انجام طرق را نمداده بودم چو
هم کلی بود بالضرور رضایادم و فرمودم بمجرد آنکه مهات انجا صورت پا پذیت بوقت متوجه ملازمت شود وزیاده از یک سال در
آن حدود بیشتر روز سه شنبه هفتاد هم ذی قعده اختیار خصوت او بود خلعت خاصه ژردوزی و اسپ خاصه بازین مرصع و کشمشیر
مرضع و فیل خاصه مرحمت فرمودم و تو بان نوع هم مرحمت شد و ندای خان را که از بندہ های صاحب اخلاص است خلعت
و اسپ و مدد خرچ لطف نموده به منصب هزاری ذات و چهار صد سوار از اصل و اضافه سرفراز ساختم و هر راه خان جهان تعین نمودم
که اگر کسے راند عادل خان حسب الا تماس او با پدر فرستاد اور از این گردانه دلنشکوپنده است که در زمان حضرت عرش آشیانه
از جانب عادل خان هر راه پیشگش او آمده بود اور ایم همراه خان جهان رخاست فرموده اسپ و خلعت وزیر عنایت کردم و از امرا

و شکریان که همراه عبدالاسد خان به خدمت رفع را نمایے تقویت نمین بودند مثل راجه زرنگدی و شجاعت خان در این بگرامیت و غیره با چهار پنج هزار سوار به لک فرزنه خانجهان تعین شدند و متعهد خان را بقدر غنی فرستادم که آن مردم را منزدی کرد و در او جنین خانجهان همراه سازد و از مردم در خانه شش هفت هزار سوار از مصل سیف خان بار بهده حاجی بی اوزبک و اسلام الله عرب برادرزاده مبارک عرب که دلاحت جو تره در نول و آن نواحی در تصرف دارد و دیگر منصبداران و نزدیکان همراه او ساختم و در وقت رخصت هر یک را باضافه منصب و خلعت و مرد خرچ سرفراز نمودم و نمری بیگ راجحی شکر ساخته ده لک روپیه مقرر کردم که همراه سازند به پروز اسپ خاصه و به خانخانان و دیگر امراض دینده های که تعین یافته آن صوبه بودند خلعتها مرحمت نموده فرستادم و بعد از آن تمام این امور به قصد شکار از شهر پرآمدم و هزار روپیه بپیر علی اگر عنایت شده چون فصل بیع رسیده بود بلاخطه آنکه میاد از عبور شکر نقصانه بزر و عات رعایا بر سر و با وجود آنکه تو رسال را با جمعی از احبابیان بجایت ضبط زراعات تعین نموده بودم و چند را حکم کردم که منزل به منزل ملاحظه پایمایه نموده عوض نقصانه که بزر اهتما بر سر رعایا بر ایمداوه باشد و دده هزار روپیه به ذخیر خانخانان کوچ دایمال دیگر از خیم خود خرچ گویان دیگر از خیم بفاحصه دلخی نرمت نمودم و از دیگر خبر خان برادر عباد اللہ خان از اصل و اضافه پمنصب هزاری ذات و پانصد سوار و بهادر خان برادر دیگر پمنصب سی صد زاده و سه صد سوار سرفراز گشتند و درین روز دو آینه شاخ دار دیگر آهوسه ماده شکار شد در سیزدهم یک اسپ خاصه بخان جهان محبت نموده فرستادم بدین العزیزان پسر میرزا شاهزاد را به پمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سرفراز ساخته پنج هزار روپیه مرد خرچ عایت کردم و به همراهی خان جهان به خدمت دکن رخصت بافت و درین روز دو آهوسه آهوسه ماده شکار شد چهار شنبه دیگم پنیل گل و ماده دیگر آهوسه سیاه به نیمه دق نزدیم در پانزدهم یک نیله گل و ماده دیگر چنگاره به نیمه دق نزدیم در میانه شد و یک دانه مردارید جانگیر قلی خان از گجرات دانیون دان مرصع کاری که متوجه خان از بند رکنپیا پت فرستاده بود بنظر گذشت بسته یک شیر ماده و یک نیله گل و پنیل نزدیم شد و پچه همراه ماده شیر بودند بجهت انبویه خنگل و بسیار سر درخت از نظر ناید یک کشتند حکم شد که شخص نموده پدرست در آورند چون به منزل رسیدم پیک از شیر چهار افرزند خرم آورده از نظر گذرا نیم در در دیگر بچه دوم را احباخت خان گرفته حافظ ساخته و هیئت دوم در وقتی که نیله گل و ماده را بقاوی نزدیک ساخته بودم ناگاه جلو داری دو کهار ظاهر شدند و نیل گاو رم خورد و پدر رفت از غایت اعماق فرستدم که جلو دار را همانجا بکشد و پایه کهاران را بریده و برخ سوار کرد اگر دار دیگر داشتند تا دیگری این جرات نکند بعد از آن شکار کنان بر اسپ شکار باز و چشم

کروه به منزل آدم روز دیگر نیلیه گاؤ کلاس نه را بقراولی اسکندر رین به پندوق زدم و او را به منصب سیصدی فی ذات را پانصد سوار از محل
و اضافه سفر فراز ساختم روز جمعه بیست و چهارم صفر در خان که از صوبه بهار آمده بود به سعادت کو نش سرپندی یافت یک هزار نزد
و یک قبضه شمشیر و پیچ نیل ماده و یک نزد پیشکش گذرا نیل زمیبول افتخار در رین اثنا با دگار خواجہ سرفندی از پیچ آمده ملازم است
نمود و یک جلد مرتع و چند سراسپ با دیگر تخفیف پیشکش گذرا نیل و به خلعت اینماز یافت روز چهارشنبه ششم ذی جمادی عزرا الملک که از خدا
خشی گزی شکر اما مقوله تغیر باقیم بود بخار و خراب ملازم است نموده در چهاردهم ماه ذکر رعید الرحم خود را با وجود تفصیرات کلی گذاش
اور اغفو فرموده به منصب یوز باشی دبیت سوار سفر فراز ساختم و فرمودم که پیشبر زنده با تقاض غشی آنجا محله مردم پیچ خان را و
سایر جاگیر داران و او بیانات توکر و غیر توکر دیده طومار و افعی بدرگاه آورد کشور خان ول قطب الدین خان از قلعه رهتا سن
آمده سعادت خدمت و کو نش در یافت +

جشن نوروز پنجم از جلوس همایون

روز چهارم ذی جمادی بعد از و پرسه هجری حضرت پیراعظم به برج محل که خانه شرف و سعادت است نجیل نموده
و درین ساعت نیفنی خوش در مقام پاک بهل که از مواضع پرگنه باری بوده باشد مجلس نوروزی ترتیب داده بسته پدر بزرگوارم
بر تخت جلوس نمودم صباح آنگه روز نوروز عالم افزود بود مطابق غره فروردین ماه سپتمبر خود جلوس در رین مقام پار عاصم داده جمیع امرا
و بندوهای ددگاه به سعادت کو نش تسلیم مبارکباد سفر فراز گشتنده پیشکش بعضی ام را از نظر گذشت خان عظم یک دانه مردارید که بچاره
رو پیشیت شده بود گذرانید و میران صد رجاه بیان بیت و هشت دست چانور شکاری از باز و جره دیگر تخفیف نظر گذرا نیست
عهایت خان دو صندوقچه کار فرنگی که اطراف آنرا پنهان کرده بلو رتیب داده بودند چنانچه هر چه در درون آن نهاده نشد از هر چه
نویعه نیمود که گویا پیچ حاصل نیست پیشکش نمود کشور خان بیست و دو زیب نیل از نزد ما ده پیشکش گذرا نیل همچین هر کس از بندوهای
درگاه تخفیف پیشکش که داشتنده گذرانیدند نصرالله پسر فتح العد شریحی به نجوم لد اری پیشکش نفر گشت به سارنگد بود که به بردن فرامین
به شکر ظفر اثر دکن نصیب یافته بود و بیست پر دنیه ده بیک از امران برک خاصه سفر فراز ساختم پیچ حسام الدین پسر غازی خان پیشی

۵ این همان عبدالرحم است که رفاقت خود نموده همه چاهراه او بود و بعد از گزناواری بوجب حکم در پست خوکشیده بودند چون عرش باشی بود ازان
متلاک نجات یافته داشتند خلاص شده در بند گان حضور میود دخدمت پیکر دنار فتنه رفته بر دهراان شدند

در طریق در داشتے و گوشه نشینی اختیار نموده بزرگ روپیه ذفر دے شال شفقت نمودم روز دیگر فوریه تهدید شکار شبر سوار شدم سه شب دوز دیگر کاده شکار شد با حد پانچ آثار جلاعت ظاہر نموده به شیر درآمد و پوند انعام مداده بزرگی ماییانه سرفراز ساختم به تاریخ بیست و سهم ماه دیگر اکثر روزها به شکار پیله گاده اشتویه داشتم چون هوا در بهتر گرمی نماد د ساعت داخل شدن آگه نزدیک رسید جانب روب باس توجه نموده چند روز دیگر دران نواحی شکار آهون نمودم روز شنبه غره محروم شده روب خواص کرد روب باشی بازدین کرد و اوست مشکلی که ترتیب داده بود نظر گذرا ایند اینچه خوش آمد در جهه قبول بافت تنه با العام او مقرر گشت درین ایام بازیزدی مشکلی دیده اوران او که از صوبه بنگال آمده بود نزد سعادت کو زیش سرفراز گشتند بعد آدم دل سعید ناسیم بازیزد نیز که از احمد آباد بجزرات آمده بود بین سعادت اینیاز بافت و یک زبیر فیل مشکلی گزرا نمود فوجداری صوبه طیان از تغیر تاج خان به ابویل بیه از زیک مرحمت شد روز شنبه شمه نزول اجلال در باغ مند اگر که در نزدیکی شهر است واقع شد صباح آنکه ساعت دخول شهر پوی بعد از گذشتین یک پهر و دو گھری سوار شدم و تا ابتدای معموره بر اسب سواری نموده چون سواد شهر فاہر گشت بجهت اینکه خلابی از دور نزدیک تو اند دید سواری فیل اختیار کردم داشت بر طرف راه نرافشان بعد از در پهر در وقتیکه منجان اینیار نموده بودند به بمارگی دختر می بدولت خانه همایون داخل شدم بنا بر رسم مفتر ایام نوروز فرموده بودم که در تغایر راه آینین بجهت یارگاه های ایمان تماش ایستاده کرده بودند بعد از ملاحظه آینین خواجه جهان مشکلی که ترتیب داده بود از نظر اشرف گذشتند اینه اینچه از هر چیز و هر قسم از جو ایشانه و امتعه پسند خاطر بگزین گردید قبول فرموده تنه را با انعام او مقرر داشتم به مشرفان شکار فرموده بودم که مجموع جانورانی که از روز پرآمدن تا آن رنج دخول شهر شکار شده باشد معدهن دارند درین وقت بعرض سانید که در مدت پنجاه و شش روز یک هزار دسی صد و شصت دود جانور چاندار از چونده و پونده شکار شده هفت هزار نیزه گاد نزدیک هفتاد راس آمده بسیاه پنجاه و یک راس سایر جانوران از اینه آهون و بزرگی و درون و خیره هشتاد دو راس کلینگ و طاؤس دسر خاک و سایر جانوران پونده یک صد و بیست دنیه قلعه شکار ماهی یک هزار دهیست و سه عدد در روز مجموع هفت تهم تقرب خان از بند رکنپایت و سورت آمده سعادت ملازمت دریافت جواہر و مرصع آلات و فدو فهای طلاق نفره کار فرنگ و دیگر نفایس و نخواهای غیر مکرر داده و غلام حبشه و اسپان عربی دانه هر قسم چیزی که بجا طردیده آورد و بود چنانچه در عرض دویم ماه نخواهای اد از نظر گذشت و اکثر موافق مرضی خاطر باود درین روز صدرخان که به منصب هزاری ذات دیانصد سوار سرفراز بود بزرگی منصب که پانصدی ذات دویست سوار یاشد ممتاز گشتند و عنایت علم سر بلندی یافت و بجاگیر سایق خود مخصوص گردید

و به کشور خان و فرد ون خان بر لاس نیز علم رحمت شد و بک زنجیر فیل نوج بجهت افضل خان حواله پشتون پسرا دشید که برای پدر خود ببرد پهلوخان حسین که از بنادر خواجه معین الدین حشمت است بعتقد نیمه ساله هزار روپیه غناهیت نودم و سفت زینی با خط ملایم علی صور و مذهب جلد طلا در غایب تکلف و صفا که هزار هزار فتحیت داشت خانخانان مشکیش فرستاده بود مخصوص دیگل او آورده گذاشتند تار و ز شرف که انتها بجهت نوروز است هر روز مشکیش چند سه از امراء انبدهای درگاه بطریق گذشت و از نفاییں مشکیش هر کس اپنے پسند خاطر می افتد قبول نموده تقدیر ابازمی دادم و روز پیشنهاد مطابق ۱۹ فروردین ماه که روز شرف دخرمی دخشمی حضرت نیز عظمت فرمودم که مجلس حشیش ترتیب داده از اقسام گیفتات حاضر سازند و با مراد سائربندهای درگاه حکم شد که هر کس که خواهد بخواه طبیعت چنین اخیار کنند اکثر شراب و چند سه مفعح و بعده از این گونات اپنے خواستند خوردن مجلس شکفت گشت جماگیر فیل خان از بجزرات بک نخت نقره نسبت و مصور برداش و ساخت تازه مشکیش فرستاده بود بطریق گذشت و به همانگونه نیز علم شفقت شد و در ابتداء جلوس مکرر حکم کرد و بدم که من بعد پیکیش خواجه سرانکند و خرید و فروخت نشود و هر کس که مرتکب این عمل گردگنگار شد در نیو لا افضل خان چند ازان بد کاران ساپدرگاه از صوبه بهار فرستاد که بدین عمل شیخ قیام نموده اند آن بی عاقبتان را فرمودم که در جیس موبد نگاهدارند و در شب پیشنهاد دوازده هم امر عجیب و فیضیه غریب رویداد جمعی از قوانان همی سردد در حضور میگذرند و دیگر شاه برداش تعجبید سکون مینور و این بیت برخشد بیت

ا ہر قوم را است را ہے دینی و قبلہ گاہے	امن قبلہ را است کردم بر سمت نج کلائے
--	--------------------------------------

پیمانخانه این سردد بدم حقیقت این بیت را شخص می نمودم که ملا علی احمد هرگز که در فن خود از بی نظر ان عصر و عهد بود و نیست خلیفہ و خد نسگاری قدیم داشت و در ایام خود سایه ای که سبق پیش پدر او بخواهد میش امده چین نقل کرد که من از پدر خود شنیده ام که روز شیخ نظام الدین او سایه کلائے بزرگو شکر سرزماده در کنار آب چون بالا پشت پامی تماشای جهادت و پرشش ہند و ان می نمودند درین اثنای ای خسر و حاضر پیشود شیخ متوجه شد و بفرما بند که این جماعت را می بنی و این مصعر عبارت زبان جاری می ازند و ای خسر قوم را است را ہی دینی و قبلہ گاہی

امیر بیت ناول از روئے پیاز مندی تامی شیخ زاد غایط ساخته مصعر ثانی را
--

امن قبلہ را است کردم بر سمت نج کلائے

می خواست ملام شارپیر چون سخن را بدین چار سانید و کلمه آخر مصعر ثانی که بر سمت نج کلائے بزرگانش چاری شد حال بر تغیر گشت

بیخودانه از تاد و هرازه آفناون او حشمت عظیم شده برس او حاضر شدم اکثر رئاست این خدمت حاضر بودند مصطفی پانه در پیشی خس و دیدن بیض و حاضر ساختن دو اشتدند هر چند دست و پا زدن بحال بنا داد اخود در مرتبه اول که آفناوه بوده است جان بجان آفرین شیم نموده چون بدنه فی الجمله حرارت داشت لگان می نمودند که شاید جانه باقی بوده باشد بعد از اندک زمانی ظاهر شد که کارگذشت فرو رفته است اور از مجلس مرده برداشته به منزل و مقامش بردن این قسم مردمی تا حال شاید نه شده بود مبلغی بجهت کفن و دفن او بفرزندانش فرستادم و صباح اور ابه و هلی نقل نموده بگورخانه آبا و اجدادش مدفن ساختند روز جمعه بست و یکم کشورخان که به منصب هزار و پانصدی سرفراز بود به دو هزاری ذات و سوار سرفراز گردید و به عنایت اسب عراقی از طویله خاصه و خلعت فیل خاصه بجهت جنت نام فوازش یافته بخدمت نوجداری نکد او چهه و تنبیه و تادیب تمردان آن خدود مرخص گشت باز پدرنگلی به خلعت و اسب ممتاز گردیده با برادران به هزاری کشورخان حکم شد فیل از حلقه خاکره عالم کمان نام به جیب الله حوال نموده بجهت راجه مان سگه عنایت کرده فرستادم به کشوداس اراده اسب خاصه به بنگاه رحمت کرده شد به عرب خان جاگیر داد جلال آباد ناده فیل شفقت شد درین ایام اتفاق رخان فیل نادرے از بنگاه به بشکش فرستاده بود چون پسند خاطر من گشت داخل قیلان خاصه ساختم احمد بیگ خان که به سرداری شکر میگش معین است بنابر نیکو خدمتیما با فرزندان با افناوه منصب سرفراز گشته منصب خاصه اور اکه دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار بوده پانصدی دیگر بر ذات او اضافه رحمت شد نجتی طلاقی مرصع کادی بجهت سرتیح پر دنیکه به لعل و مردوارید ترتب یافته بود به بست و بکنار روپیه بجهت شد بجهت خانجوان بست جیب پسر سربر او خان به برادر پور عنایت کرده فرستادم پدرین روز بآن ظاهر شد که کوب پسر فرخان به مناسی آشناهی پیدا کرده و رفته رفت سخنان او که تمام کفر زندقه است در مذاق آن جا می جا کرد به بعد اللطیف پر تریخ خان و شریف عمر زاده های خود را درین فلات پاخود شرک ساخته بوده است چون آنچه شکافته شد بگرداند که ترسانیدن خدمت خود را نمکور ساختند که ذکر ان گراهیست تمام را شت تاریب و تنبیه آنرا لازم داشته که کوب دشیف را بعد از شلاق متید و مجموع ساختم و عهد اللطیف را یکصد و ده حد فرمودم که در حضور زرده این تنبیه خاص بجهت حفظ شریعت بوده تاریگر جا بلان امثال این امنه هوس نه کنند روز دوشنبه بیست و چهارم محرم خان به دلیل مرخص شد تا تمردان و مفسدان آن فواح ملاگو شمال یه بیجا عت خان دلخنی ده هزاره و پیه رحمت شد شیخ حسین در شیخ را کویه بجهت بردن فرامین به بنگاه و مزمتها سه که بپریک از امراء آن صوبه نه شده بود حکم کرده بودم مرخص ساختم اسلام خان را نظر بر ترددات و خدمات شایسته به منصب پنج هزاری ذات و سوار و خلعت خان

سر فراز ساختم و به کشور خان پیر خلقت خاصه و به راجه گیلان اسپ عراقی چنین به سایر امراء به بعضی خلعت و به بعضی اسپ محبت نمودم به فریدون بر لاس که منصب هزار و پانصدی ذات و هزار و سی صد سوار سر فراز بود و هزاری ذات و هزار و پانصد سوار ممتاز گردیده در شب و دشنه غرده ماه صفر پا پر خلقت خدمتگاران آتش عظیم در خانه خواجه ابوالحسن افتاد تا خبر داشدن و فرد نشاند آتش اسباب واشیار او بسیار سوخته شد بنابر اسلی خاطر خواجه وندارگ زیانکه با درسیده بود چهل هزار و پیه با در محبت نمودیم به سیف خان پارمه که برداشته روانه من بود علم محبت نمودم مغزالیک را که بدیوه ای کابل تعین یافته بود در صدی ذات و هفتاد و پنج سوار بر منصب سابق او که هزاری ذات دوستی هنوزاد پنج سوار بود افزوده در خصوص ساختم روز دیگر پول گزاره مرصع به جواهر ثبتی به خان جهان محبت نموده بیرها پور فرستادم هچون بیوه زنی از مغرب خان شکوه نمود که دختر مراد نیز در مخفیانه بزرگ شده بود پس از مذنه که در منزل خود تکاپدشت چون طلب دختر نمودم چنین گفت که باجل موحد مراد بنابرین فرمودم که این تفصیله ساخته نمایند بعد از جست و جویی بیار شخصی را از طازمان او که باعث و بانی این امر نعدی بود به سیاست رسانیدم و نصف منصب مغرب خان را کم کرده بآن ضعیفه ستم رسیده مدد معاش و خرجی راه محبت کردم چون در روز میشنه هفتتم ماه قران چنین واقع شده بود تصدی ذات از طلا و نقره و سایر فلزات و اقسام حیوانات بقرا و ارباب حاجات مغرب نمودم که در اکثر ممالک محمد سنه تفصیل نمایند شب و شبیه مشتم شیخ چنین سرمندی دشیخ مصطفی را که بیوان در دیشه دیگفتیت و حالات فقر مشهور و معرفت بودند طلبیده صحبت و اشتبه شد در نه رفته مجلس به سلاح و دجدگی نام پیدا کرد خانی از کیفیت و حالتی نبودند بعد از آن ام صحبت بپرسید زرها و اوه مخصوص ساختم چون گرد میرزا غازی بیگ تر خان محبت سان اذوقه قند صار و مایانه بر قند ازان قطعه نمذکور عرضد اشت نموده بود فرمودم که دولک روپه از خزانه لا هور روانه قند صار سازند به تاریخ ۱۹-ماه اردیبهشت شنبه چلوس مطابق به صفر در چننه که حاکم نشین صوبه پهار است امری غریب و حادثه عجیب روداده افضل خان حاکم صوبه آنجا به گور که پور که تبازنگی بجاگیرد مقرر گشته و در از پنهانه تا آنجا شدت کرده سافت است متوجه بشود و قلعه و شهر را به شیخ خارسی و غیاث زین خانی دیوان آن صوبه و جمعی دیگر از منصبه داران می سپار و به گمان آنکه درین حد و قلیم نیست خاطر از صحافه قلعه و شهر چنانچه باید جمیع نمی سازد و حسب آتفاق در چنین ایام تطب نام محبوسی از مردم او چه که خلقت او را شتره نه و فساد بود پرسی در دیشان و بیاس گدایان بولا بیت او جیمه که در نو احی پنهانه واقع است در می آید و به مردم آنجا که از مفسد این مقرر اند آشنا ای پیدا کرده اظهار میکند که من خسرو ام که از بندی خادم گریخته خود را بدین حد و در سانیده ام اگرین هزاری

نموده در مقام امداد و اعانت شوید بعد از آن که کار سے سر انجام یابد مدار دولت من بر شناسیان خواهد بود مجملای دین کلمات ابله فریبان گول طبیعتان را با خودستقى ساخته مشخص آئنا می‌سازد که من خسرو ام و اطراف چشم نور اکه در وقتی از اوقات داعی گردید و علامت آن نظردرمی آمد و است بد ان گمراهن می‌مود و می‌گفت که درین دنی خانه نکوئی بچشم من بشه بودند این علامت آنست بین تزویر و فرمی از سوار و پیاده بوسرا و جمع می‌شوند و خبر پانجه بوده اند که افضل خان در پنهانه نیست آنیعنی را وزی غلطیم دانسته ایغفار می‌نمایند و دو سه ساعت از روز یکشنبه گذشتند خود را به شهر برسانند و بپیچ چیز مقید نشده اراده قلعه می‌کنند و شیخ بنارسی که در قلعه پو در خبر یافته مفعول پانه خود را بدر قلعه می‌سازد و فیلم که جلو زیرمی آمد و فرست آن نمیدید که در راه قلعه را به بندند با تقاض غیاث از راه کھرگی خود را به کنار آب برسانند و گشتی پرست آورده قلعه آن می‌کنند که خود را بافضل خان برسانند آن مفسدان را با خاطر جمع به قلعه در آمده اول را سباب افضل خان را با خزانه بادشاہی بهتر درمی آورند و گمی از واقعه طلبان بیدولت که در شهر و نواحی پو زند بسرا و جمع می‌شوند بن هجر در گور کچور بافضل خان می‌رسد و شیخ بنارسی و غیاث هم از راه آب خود را برسانند و کتابات از شهرمی آید که این بجهتی که خود خسرو می‌گوید به تحقیق خسرو نیست افضل خان تکیه به فضل و کرم آنی و بد دولت و اقبال ناموده بی توافت بر سران مفسدان روانه می‌گردد در عرض پیغام خود را به حوالی پنهانه می‌سازد چون خبر امدن افضل خان بآن حرامزاده و مفسدان می‌رسد قلعه را به یکی از معتمد این خود می‌پساد و سوار و پیاده خود را تو زک نموده چهار کوه از شهر پاستقیال برمی آید و بر کنار آب پن پن چنگ می‌شود و باز که زدن خود ری سلاک محبت آن تیره روزگاران از هم پاشیده تفرق می‌گزند و از غایت اضطراب و گریزه آن نجت برگشته با خدمتی در قلعه درمی آید و افضل خان سر در راه از نهاده ایمان نمیدید که در قلعه را تو اند پست مفعول پانه بنارسی افضل خان در آمده آن خانه را فایم می‌سازد و ماسه په دران خانه بوده زدن خود می‌نماید و تخمیناً اسی کس را پر خشم تیر ضایع می‌سازد بعد از آن که همراهان او به همین می‌زند خود عاجز در بون می‌شود ایمان طلبیده افضل خان را می‌نماید بجهت شیکین این ماوه افضل خان در همان روز او را به قصاص رسانیده چند سه از همراهان او را که زندگی پرست در آمده بودند تقدیم پسازد و دو این اخبار متعاقب یکدیگر بسامع جلال رسید شیخ بنارسی و غیاث زینخانی و دیگر منصب دارانی که در حفظ و حراست شهر قلعه تقصیر نموده بودند به اگر ه طلب داشتم و فرمودم بهم را سر دریش تراشیده و بمحروم شاند و برخوسار کرده برگردان اگر ه و بازار را گردانیدند تا باعث تنبیه و عبرت دیگران گرد و چون درین ایام عزالضی پر و نیزه امراء نجعت دکن و دولت خواهان آنها تعاقب یکدیگر رسید که عارل خان بجا پری التماس و اشد عادار دکه بسی جمال الدین حسین انجور اکه مجتمع دینا داران دکن بر قول فعل او اعتماد نام دارند نزد او فرستند تا بآن جماعت صحبت داشته تقریر دوخت را از خاطر آنها در نسازد و معامله آنجار حسب الستھو

عادل خان که طرفه دو تخته‌ای و بندگی اختیار نموده صورت پسندیده ده و بهم جمیت نفره دوستی را از خاطر و در ساخته دو لاسته او نموده از اطاعت و عذایات باشایی اور امید و ارساز و بنابر حصول این بدعا بپرتوی ایله را بشارخ شانزده هم ماه مذکور خصص ساخته ده هزار روپیه انعام غذایت نمودم و بر منصب سابق قاسم خان که هزاری ذات و پانصد سوار بود بجهت آنکه به لکب برادر خود اسلام خان روانه بگاله گرد و پانصدی ذات و سوار افزودم در همین ایام بجهت تنبیه و تادیع بگراحتی زیندار دلایت ماند حکم قدم از واپرده اطاعت و بندگی کشیده است همانگه پسرزاده راجه مان شنگه رانیعن نمودم که هم بدفع تمردان آن سوز میان قیام واقعه نموده هم محل جاگیر را که دران نواحی راقع است عمل نمایدستم ماه مذکور قیلی به شجاعت خان مکنی مرحمت نمودم چون حاکم جلال آباد از خرابی قلعه آنجا عرضداشت نوشته بود حکم فرمودم که از خزانه لاہور اینچه بجهت تغیر قلعه مذکور در کار باشد بردۀ صرف نماید افتخار خان در بگاله خدمات پسندیده تهدید کم رسانیده بود حسب الاتهاس صاحب صوبه آنجا پانصدی بر منصب سابق او که هزار و پانصدی بود اینها فرمودم تبارخ بسته و شخصیم عرضداشت بعد اعد خان فرزنجگ مشتلبر سفارش لعفه بنده های کار طلب که بپرها ای او بدری را نمایم بور مردو و نیمی بودند بعتری رسید چون از همین بشیر اطماد خدگاری دکار طلبی غزنین خان چاوری نموده بود بر منصب سابق او که هزار و پانصدی نداشت و سی صد سوار بود پانصدی ذات و چهارصد سوار اضافه مرحمت نمودم و چنین در خور خدمت هر کیم ازان بنده های بزرگ داشتند و دلت خان که بجهت اوردن تخت سنگ سیاه قبیل ازین به الله آباد مرخص گشته بود در وزیر چهار شنبه چهارم ماه صفر آمده ملازم شد که در این تخت را صحیح و سالم آورد و الحق عجائب تخته سنگ است از غایت سیاهی ویرانی بسیارست برازند که از قسم سنگ محک بوده باشد طول آن چهار و ربع هم پاد کم و عرض آن دو و ربع دنیم و یک طسو و هجتم آن سه طسو بوده باشد اطراف آنرا پنگ تراشان با پر فرمودیم که اینهاست مناسب نقش گردانند و پا بهای هم ازان فسم سنگ بران نصب نموده اند اکثر اوقات بران تخت می‌نشینیم بعد اینها بجهت لعفه لفظی در بند خانه مقید بود چون برادران خان‌عالمند ضامن و مشتمل کار او شدند اور از قید برآورده بر منصب هزاری ذات و چهارصد سوار سرفراز ساختم و به فوجداری صوبه الله آباد تعین یافته جاگیر قاسم خان برادر اسلام خان را بد مرحمت کردم و تربیت خان را به فوجداری سرکار الور فرستادم تبارخ دادند هم ماه مذکور عرضداشت خانه‌هان رسید که خانه‌هان حسب الحکم و الابرقافت مهابت خان روانه درگاه گشت و بسیار جمال الدین حمین که بر قلن چاپور از درگاه تعین یافته بود از برها پور بپرها و کلاس عادیان متوجه بجا پور شد در تاریخ بیست و یکم ماه مذکور هر رفی خان را بصاحب صوبگی صوبه پیاپی که از عظم حاکم محروس است سرفراز

ساخته شال خاصیه کر ایست فرمودم تاج خان را که در صوبه ملستان بود بدرا ای کابل تعین کرد و بر منصب سابق او که سه هزاری ذات پیش رو و پانصد سوار بود پانصد سوار دیگر فرمود و حسب الاتماس عبده العده خان فیروز خنگ پسر را مشکر پیش باخته منصب سرفراز گشت مهابت خان که قبل ازین بجهت تحقیق جمعیت امراء تیعنیات دکن و آوردن خانخانان بر بران پور مخصوص گشته بچون نبواجی آگرہ رسید خانخانان را در چند منظر لے از شهر گذاشتند خود پیش را داد و به ساعت کورنش داشتابوسی سرفراز شد و بعد از چند روز تبارخ دوازدهم آبان خانخانان آمد و ملازمت کرد چون در باب ارائه دولت خواهان نقد ماست واقع یافع از روئی فتحیه دیگر خود عرضه ایشت نموده بودند و خاطرا شرف از منحصروف شدند و چون آن اتفاق است دعایت که پیشیه در باره که او پیکر دم و از پدر بزرگوار خود دیده بودم این باره فعل بنا داد و درین سلوک حقیقی پردم چرا که قبل ازین خط نشده نهاده است صوره دکن بندسته معین پیش راه در ملازمت سلطان پر وزیر با دیگر امراء بدان همین عظیم متوجه گشته بود بعد از رسیده از پیش بران پیش بر عذر و قوت ناکر و درینگاهی که حرکت لائی بود سر زنجام رسید و دیگر ضرور بایات نشده سلطان پر وزیر شکر بارا به بالا سے گھانی برآورده در فته رفت و بواسطه بیان اتفاقی سرداران و نفاق ایشان و اختلاف رایها سے ناصواب کاره بجا لئے کشید که غله به دشواری پیدا کرد و یکم ببلوغها بادست در نمی آمد و کار سپاه مختل و در نمی شد و سیچ گونه کار سے از پیش نه رفت و اسپ دشتر دیگر چار بآبان ضایع شد و بنا بر شماحت وقت همچو گونه با مخالفان پیش بخت نموده سلطان پر وزیر شکر را به بران پیش برانگرداند چون معامله خوب نداشت این تفرقه و پریشانی را مجموع دولت خواهان از نفاق و بیان اتفاقی خانخانان داشته درین اب عرایض پدرگاه ارسال داشتند اگرچه این معنی مطلق باور نمی افتاد غایی این خدش بخاطره راه یافت تا آنکه عرضه ایشت خانخان رسید که این خلل و پریشانی تمام از نفاق خانخانان دست داده با این خدمت را باستقلال باد باز باید گذاشت یا اور ابد رگاه طلبیده این فوایده و برداشته خود را بدین خدمت تعین فرموده و سی هزار سوار معین مشخص په کمک این بنده مقرر باید داشت تا در عرض دو سال تمام دلایت بارشایی را که در نظر غلیم است مستخلص ساخته و قلعه قند صغار و دیگر قلعه های سرحد را به تهران بنده های درگاه در آورده دلایت بیجا پوران پیشنهاد شده ممالک محروم سازم و اگر این خدمت را در مدت نذکر با نصرام نزد سانم از سعادت کورنش محروم بوده روسه خود را به بنده های درگاه نه نمایم چون صحبت میان سرداران و خانخانان با پنجا کشیده بودن اور ارجام محدود بخت نهیدم سردار سے را بخانخان تفویض فرمودم و اور ابد رگاه طلبیدم با فعل سبب بیه تو جی و بیه انتظامی ایست بعد ازین انجام ظاهر شد و در خور آن مرتب تو جی و بیه تو جی بعمل خواهد آمد سید علی باره هر را که از خوانان مقرر است فوایده ذاته و دو پیغام سوار بر منصب سابق

او که بیزاری ذات و پانصد سوار بود افراد می دارا ب خان دلخانخانان را به منصب بیزاری ذات و پانصد سوار سر فراز ساخت
سرکار غازی پور را بجا گیرا و متعدد شدند + قبل ازین صحیحه میرزا مظفر حسین دلخان سلطان حسین میرزا سے صفوی حاکم قندھار را
بفرزند سلطان خرم نامزد شدند موده بودند درین تاریخ ها - آبان چون مجلس طوی معتقد شده بود بخانه با با خرم رفتہ شب تیر داشت
گذرا نیم داکثر امراء به خلعت سر فراز ساختند و چندین از محبوسان قلعه گوایار به منصب حاجی میرک از پند خلاصی یافتند و
یکی از آنکه روپیه اسلام خان از پرگنات خالصه شریفه حصیل موده بود چون بر سر لشکر خدمت بود بانعام او متقد شدند پاره طلا و
نقره و از هر خیس زر و غله به معتقدان داده متقد شدند که بفقرار آگر که فسیم نمایند درین روز عرض داشت خان جهان بعرفن رسید
که این روح در خانخانان را از شاهزاده خصت حاصل نموده حسب الحکم روانه درگاه ساخت و اپنے در پابندی این روح بجهت خلک شده
چون مشارکیه مرد کارآمدی است و فرستادن او با فعل باعث نوایدی دیگر سرداران دکن که قولها بجست ایشان رفتہ می شد
بنابران اور انگلاب داشته و حکم شده بود که چون کیشو و اس پسر را که در خدمت پروزی پیا شد طلبیده اهم اگر در فرستادن
او اینما لے رود خواهی نخواهی اور اراده خواهی ساخت چون این معنی معلوم پروزگشت فی الفور اور از خصت کرد و گفت که این
چند کلمه را از زبان من عرضداشت خواهی نمود که چون جان و حیات خود را بجست خدمت آن خدا سے مجازی نخواهی بود و عدم
کیشو و اس چه باشد که در فرستادن او استادگی نمایم غایبا خدمتگاران اعتبار سے و اعتماد سے مراد که ببر تقویب طلب پیدا نماید باعث
نویدی و شکست خاطر دیگران می گردد و در سرحد مشهور شده محل برینیانی ها حسب و قبله کیشو دیگر امر خضرت سنت + از تاریخی
قلعه احمد نگر به سعی برادر مرحوم دانیال بصرت او پیاسے دولت فاہرہ در آمده تاریخ حال خفظ و حراست آنجا بخواجه بیگ میرزا
صفوی که از خویشان غفران پناه شاه طها سپ است تقرر بود بعد از آن که شورش دکنیان تقویت بیارشد و قلعه مذکور را فتح کرد
که در لوازم چانپاری و قلعه داری تفصیر نه کرد با آنکه خانخانان داماد سردار انسنے که در برپا چور جمع شده بودند در ملازمت
پروز توجه رفع و درفع تقویان گشتند و از اختلاف را پیدا و نفاق امرا و بیه سرانجامی رسید و غله لشکر گران سنگه را که صلاحیت
کارها سے کلان داشتند برآه ہای نامناسب و کوہ ہائے و کنٹہا سے حصب در آورده در عرض اندک روز پر ایشان پیے سامان
ساختند چون کامبین جا انجامید و تسری غله بجای ریبد که جانے در عرض نانے میدادند بیلے علاج بمقصده ناریبدہ بگشتند
دشمن قلعه که چشم برآمد اد این لشکر داشتند از شیبدن این خبر پیدا و بیلے پاشندہ بچکار بر جو شهدند و خواستند که از قلعه
برآیند خواجه بیگ میرزا چون بر این معنی مطلع گشت در مقام نسلی و دلاسای مردم شد و هر چند کوشید تجویز نداد آخر الارتوں

ساخته خصت دادم خلعت فاخره و گشته شیر مرصع و اسپ بازین مرصع ذیل خاصه و پنج لکه روپیه مرد خپچ با عنایت نودم و حکم شد که دیوانیان عظام از محل جاگیر او بازیافت نباشد و امراے تعیینات به خلعتها و اسپ ها در عاشرین سفر از شدن دهها بخت را که چهار هزاری فات و سه هزار سوار بودا نصد سوار دیگر بمنصب او افزوده حکم کرد که خان عظم و این شکر را به برایان پور رسائی دوست برمی خوردگی شکریش باز رسیده حکم سرداری خان عظم با امراء آن حدود رسائیده پیغمبر ابا امتنع و محبت ساخته و سان شکر انجادیده بغا از نظام دنظامیه مهات مرجوعه خانیان را همراه گرفته پدر حکاه آور در روز یکشنبه چهارم شوال قرب باخراسته روز شکار چیمه مشغولی داشتم درین روز در روز چشنبه تقریب کرد که ام که جاندار کشته نشود و گوشته نمای کنم روز چشنبه خانه محبت تعظیم که پدر نیز رگو ارم آن روز را بسیار استقیمه چنانچه به گوشته میل نمی نزدند و گشتی جاندار منع پویه سبب آنکه در شب یکشنبه تو لدمبارک ایشان واقع شده بود میفرمودند که درین روز بترانست که جاندار اران از آسبب تهاب طیعتان خلاص باشند و در روز چشنبه که روز جلوس مفست درین روز هم فرمودم که جاندار ایشان نمایند اور بایام شکار درین و در روز تیر دتفنگ بیان رشکاری نمی اند ارم در حال پنکه شکار چیمه بیشید از پ راسه که از خدمتگاران نزدیک است جمعی را که در شکار همراه بیان شد پاره دو رتر از من سر کرد که آور بی رخی بیزد که ز غنی پنچ بران نشسته بودند چون نظرش بران ز غنیمی افتاد کمان زنگ چند گرفته پدر انطرن متوجه بیشور اتفاقاً در حوالی آن درخت گاوے نیم خورده افتاده بیمداد مقاران آن شیرے بزرگ میب قوی جمه از میان بوته چند که دران حوالی بوده برقا شده روان میشود با آنکه از روز ده گهی بیشتر نمایند بود چون ذوق مرابه شکار شیر میباشد خود را چند سه که همراه او بودند شیر را نیم نموده کس بزدیک من فرستاد و مراد از شیر خبر کرد چون خبریون رسیدنی ایصال باضطراب جلو ریز شوچ گشتم با با خرم در اماس و اعتماد را برجیات خان دیکد و ای دیگر باین همراه بودند بمحجر رسیدن دیدم که شیر در سایه در رختی نشسته است خواستم که سواره تفنگی بینید ارم دیدم که اسپ ببطاقتی میکاند از اسپ پیاده شدم و تفنگ را سرست ساخته اشاد دادم چون من در میانی ایستاده بودم و شیر در پی بود و پنج نداشتمن که بد در سید بایزید در لحظه مضطربانه تفنگی دیگر از درختم بخار طمیر سد که این تفنگ ها در سیده باشد شیر پر خاسته خلده آور در پیر شکاری را که شاهین در دست داشت و بحسب اتفاق در بر ابر او واقع شده بود زخمی کرده بجا اے خود بہ شست درین حالت بند و قی دیگر برسد پایه نهاده بمحاجه اگر فتم از پ راس سه پاچه اگر فته ایستاده بود دشمنیه در گردانکه چوبی اور دست دبا خرم جانب چیپ بانک فاصله و دادم در دیگر نزدیه با عقب ادویکال قرادل تفنگ پر کرده بدهست من بیدار چون خواستم که شاد نهایم شیر غران بجانب مایان روان شد و حل آور گشت

تفاریں آئن تفہیگ را کشاد دادم از محاذی دهن شیر و زمان او گذشت صدای اے ٹفہیگ اور زا پر تیز کرد جمعی که از خدمتگاران ہجوم آورده بودند تا ب حملہ از میا در دہ بہ ریکارڈ گز خورد نہ چنانچہ من از دگر و آسیب آئنا یکدرو قدم از جایے خود پس رفتہ افتادم پر تحقیق پس ائم کو دو سہ کس پا بر سینه من نہاده از بالا میں گذشتی بخدا و اعتماد را سے وکال قراول استاده شدم درین وقت شیر بھر بھر دی که در دست چپ بودند تھے نو د انوب را سے سہ پایہ را از دست گذاشتہ ب شیر متوجہ شد شیر بھان چیتی و چالا کی کہ حملہ گذشتہ بود بر د بھر دشمن اور مردانہ ب شیر بود داشت داشتہ بھر د دست دوبار ببر سر ادھکم فرد کوفت شیر دهن باز کر ده هم در دست انوب را سے در دهن گرفت و چنان خاپد کہ دندان اوان ایان سو سے ہر د دست او گذشت اما آن چوب د المکتسبی چند کہ در دست داشت خیلی معاشر دند گذاشت کہ دست ہے اواز کار برد دا ز حملہ د کہ شیر انوب رے در میان ہر د دست او بہ پشت افتاد چنان کو سر در د سے از محاذی سینہ شیر بود درین وقت با خرم در اماس متوجہ شدند تا ای د انوب را سے نمایند شاہزادہ بتنے بر کم شیر انداخت و راماس ہم دشمن شیر بکار بھر دیکے کہ بہ شانہ شیر پرسندی انجام کار سے اقتد و حیات خان چوبے کہ در دست داشت چند سے بر سر اوز د انوب را سے زور کر ده دستہ ای خود را از دهن شیر بھی اور د دو سہ شنی بر کله او میزند و بہ پہاون علیحدہ بز و زانور را ست می ایسہ در وقت کشیدن دست ہا از دهن شیر چون دندان اواز جانب دیگر سر بر آورده بودند پارہ چاک مشود و بھر د چمہ او از دوش گذشت در جین ایستادن شیر ہم ایستادہ مشود و سینہ اور این خون و چنگال مجروح یمساز و چنانچہ زخمہ اے ذکور روزے چند اور آزره د داشت و بجا سے کہ زمین بے راستی بود در گر دو کشته کیم بریکیم بگھبڑہ غلطان شدند و در جائیکہ من ایستادہ بود مزمین فی الجملہ ہمواری داشت انوب را سے بیگو پید کر العین عاصے اینقد و شور پیمن داد کہ شیر اعمدابد ان سو بر دم دیگر از خود بھر ندارم درین زمان شیر اور گذشتہ روان مشود اور ران بخیری شمشیر علم کر ده انوب اور می آید و بر سر او می زند شیر چون رو سے بیگر دند تینی دیگر بھورت ادنی امد از د چنانچہ بھر د چشم او برد چشم او برد مشود دو پوست ابرد او کہ ب شمشیر چداشدہ بود بر بالا سے چشمہ اے او می افتد درین حالت صلح نام چراچی چون وقت چرانغ شدہ بود مضرطہ بانہ میے آید بحسب آفاق بشیر کو رسکے برین خور دشیر بیک چنانچہ اور ابر د ہشتہ می اند از را افتادن و جان دادن بیکے بود مردم دیگر رسیدہ کار شیر اتمام می سازند چون این قسم خاد منے از د فعل آمد و جان پاری او مشاہدہ گشت بعد از انکہ از المزخمہ خلاصی یافت و پر سعادت ملازمت سرفراز د گرد پا بخطاب انبر را سے سنگو دلن اتفیان بخشیدم اینرا سکھ بان ہند سردار فوج را بیگو پند و اسکا دشیر مار مراد است شمشیر خاصہ مرکت کر ده بمنصب او پارہ افزودم خرم پسر خان اعظم را کہ ب حکومت د لایت جو نگر کو چین پا فتہ ہو

برخطاب کامل خانی سفر از ساختم روز یکشنبه سوم ذی القعده به شکار باهی مشغولے داشتم مقتضد و شصت و شش ماہی شکار شد و در حضور باصر از زنگچان و اکثر بندہ ناقسم بافت من بغیر از باهی پوکدار نمی خورم اما نه ازین بحث که شیخه نمی بیان غیر پوکدار ارجو شترهای چوانات مرده بلکه سبب تفرقه ازین بحث است که از مردم کنه شنیده ام و به بحث نیز معلوم شده که باهی غیر پوکدار ارجو شترهای چوانات مرده می خورد و باهی پوکدار نمی خورد ازین معرفه دن او بر طبعیت من مگرده آمد شنیدم میدانم اند که بچه و جهنمی خورند و آنرا از چه بحث حرام میدانند از شتران خانه زاده که در شکار همراه میباشد یک شتر نیله گادر اکه بوزن چهل و دو من ہند دستان بود برداشته ایجاده شد و نظریے نیشا پوری که در فن شعر و شاعری از مردم قرارداده بود و در گجرات به عنوان تجارت بسیاری بر قبیل ازین طلبیده بودم در پنواہ آمده ملازم است که و قصیده اوری را که

باز این چه جوانی و حال است جانزا

تعیین نموده قصیده بحیث من لفته بود گذرانید هزار روپیه و اسپ. و خلعت به صلمه این قصیده بدو محبت نمودم و حکیم حمید گجراتی را که مرضی خان تعریف بسیار نموده بود اور ایم کم طلبیده بودم آمد و ملازم است که دنیک نفیها و ساد گیهای ای و بیشتر از طباعت او بود مدته در ملازمت بسر بر دچون ظاہر شد که در گجرات سوا سے او طبیعی نیست و اور ایم خواهان نیخت یا نعمت هزار روپیه و چند عده شال با در فرزندان او داده یک دہم در دیست بد و معاش او متغیر را شتم خوش حال بوطن مأوف رخص گشت یوسف خان ولد حسین خان نگری از جا گیر آمده ملازم است نمود روز نجاشیه دهم ذی الحجه عید فریان شد چون در روز نمکور منع است که جانه اکشنه شود روز جمعه فرمودم که چوانات قربانی را فریان ساخته ده سه گو سنند را بست خود قربان ساخته به شکار سوار شدم و شش طحی از شب گذشته باز نشتم درین روز نیله گاو شکار شد بوزن نه من و سی و پنج سی و نهان حکایت این نیله گاو خالی از غرابی نمود نوشته شد در دو سال گذشته که بسیرو شکار چین منزل آمده بودم این نیله گاود را در ہر زیبه نہاد دق زده چون زخمی بر جای کاری واقع نشده بود نیفتاد و پدر رفت درین مرتبہ باز این نیله گاو در شکار گاہ بمنظور آمد و قرار دلان شناختن که در دو سال پیش زخمی پدر رفته بود مجلاً سه تفگیک دیگر هم درین روز بر وزدم اصلًا کارگر نیفتاد سر در پی او نهاده تماشہ کرد و سافت و عقب اد پیاده طے کردم ہر چند تردد نمودم بدست در پیاده آخر الامر نمود که اگر این نیله گاو بیفت گوشت او را اطعام پخته بر روح حضرت خواجه معین الدین به فقر ایخوانیم و یک در پیه نزد حضرت والد نبیر گوارم نمودم مقارن این نیت نیله از ترد بازماند بر سر او دو بیده فرمودم که در حال حلال کر دند و بآرد و آورده بطرز سے که نذر کرده بودم بجا آوردم گوشت نیله گاو را اطعام پختند و سه روپیه را حلوا سامان نموده و رشیم

و گر سنهارا جمع نموده در حضور خود قسم نمودم بعد از دو سه روزه دیگر باز نیله گاد سے بنظر صاده هر چند زرد نموده خواستم که در بکجا آرام
گیرد تا فنگ انداخته شود مطلقاً قابو بست درینامه تا قریب شام از عقب اوت فنگ بر دش پیر فشم تا ذقینک آفتاب غروب نمود
نمایند از زدن اد شدم به یکباره بزرگان من گذشت که خواجه این نیله هم ندر شماست گفتن من داشتن اد مقارن واقع شد فنگ
چاق ساخته اند اختم و اور از دم و این را تیرپ سبور نیله سابق فرمودم که طعام نخسته به فرا بخود اند روز شنبه نوزدهم ذی جمادی باز شکار
ماهی شد درین روز نجیناً سه صد و سی ماهی شکار شده باشد شب چهاردهم ۲۰ ماه ذکور در روپ باس نزول واقع شد چون
از شکار گاهه باش مقرر شد و حکم است که هیچ کس در حوالی آن شکار نمکند آموزه بیهی نهایتی درین صحراء بمرید چنانچه
آمایاد اینها در می آیند و از مضرت هرگونه آییلے این اند دو سه روز در ان صحراء شکار نمودم و آموزه بسیار به فنگ و چینه زده شکار
گردم چون ساعت دخول شهر نزدیک بود و متزل در میان کرد شب پیشنهاد دوم محرم ۱۳۷۸ بیانع بعد الرزاق معمور بک نزدیک
بلکه متصل شهر است نزول اجلال واقع شد درین شب اکثر نهاده ما هی در گاهش خواجه جهان و دولت خان دجمی که در شهر اند بودند
آمده ملازمت نمودند ایرج هم که از صوبه دکن طلبیده بودم به سعادت آستان بوسی شرف گشت روز جمعه هم دران بیانع ذکور
توقف واقع شد و بعد الرزاق درین روز پیشنهاده خود را لذرا نمید چون آخرین روز ایام شکار بود حکم شد که مدت شکار و عذر
جانوران را که شکار شده بعرض رسانند مدت شکار از هم ماه آذر بغايت بست و هم اسفند از نهشیمه ماه و بست روز شکار بود
دین موجب شیر و هزاره قلاوه دگوزان یک راس چینکاره چهل و چهار کوهه پاچ یک راس و آموده دور اس آموزه بسیار شد و
بشت راس آموزه ماده سی و یک راس بدو باه چهار قلاوه آموزه کور اره بشت راس پانی یک راس خرس پنج قلاوه گفتاره نظاد
خرگوش شش راس نیله گاد یک صد و بیست راس ما هی بکسرار دنو دوش قطعه عقاب یک بست تقدیری یک قطعه طاویل پنج قطعه
کار و آنکه پنج قطعه در ارج نیچ قطعه سرخاب یک قطعه دسارس پنج قطعه دیگر یک قطعه مجموع بکسرار دچهار صد و چهارده بی روز شنبه ۱۴
اسفند از نهاد مطابق هم محرم بر قبیل سوار شده متوجه شهر شدیم از بیانع بعد الرزاق تا بد و لتخانه قلعه یک کرد و بست طناب سافت است
بیزار و پانصد روپیه ستار کردم در ساعتی که فرار با فته بود داخل دلخانه شدم در بازارها بطری معود بجهت جشن نوروز در قفسه گرفته
آمین بسته بودند هچون در ایام سیزده شکار خواجه جهان را حکم شده بود که در محل عمارتی بسازد که قابلیت شستن من داشته باشد
خواجه مشار ایله این نوع عمارت غالباً شانه را در سه ماه تیار و مکمل ساخته بود و بغايت کار نمایان دست بسته کرد و مصوران
پیز کار نمایان و جلد دستی خوبی نمودند از گرده راه بهمان عمارت بیست آمین داخل شده تماشا شد آن منزل نمودم بغايت الغافل

ستحسن اتفاق داد و به تعریف و مخاطبین بسیار خواه جهان سر بلندی یافت پیشکشی که ترتیب داده بود در همین عمارت نظر اشرف گذرانید و بعض ازان پسند خاطر گردید تمهیه را بد و نجاشیدم +

جشن فور از جلوس همایون

دو گھری و چهل پل از روز دو شنبه گذشتند حضرت نیراعظم به برج شرف خود که در محل باشد تحمل نمودند که غرہ فروردین مطابق ششم محرم شنبه جشن نوروزی ترتیب داده برخخت دولت جلوس نودم امرا و سایر نهادهای درگاه سعادت کوزش در این نسلیها تبارک بادی بجا آورند پیشکش بنده های درگاه میران صدر جهان و عهد احمد خان فیروز جنگ و جمالگیر قلی خان از نظر اشرف گذشت روز چهار شنبه ششم محرم پیشکش راجه کلیان که از بنگاه فرستاده بود از نظر گذشت روز پنجشنبه نهم ماه مذکور شجاعتخان و بعضی از منصبده اران که به طلب از دکن آمدند بودند لازمت کردند که خبر مرصع به رزاق در دست اوزبک مرحمت نودم در همین ایام پیشکش نوروزی مرضی خان از نظر اشرف گذشت چیز بسیار سه از هر فرم ده چنین ترتیب داده بود بهم را دیدم و اینچه پسند خاطر گردید از جواہر گران بهادار قیشه نفیسه دنیل داسپ گرفته نموده را بازگردانیدم خبر مرصع به ابوالفتح رکنی دسه هزار روپیه به میر عبد الله ویک اسپ عراقی به مقیم خان مرحمت نودم شجاعتخان را به همین فهد از دکن طلبیده بودم که اور این بنگاه لندند اسلام خان فرستم که در حقیقت قائم مقام او باشد منصب اور اکه هزار و پانصدی ذات و هزار سوار بود پانصدی ذات و سوار افزوده به خدمت صوبه نمود که قیمه کنایه دم دخواه جهابوجن و قطعه لعل دیگد انه مردارید و ده انگشتی گذرانید به این پسر خان نیمان که خبر مرصع مرحمت نودم منصب خرم بست هزاری ذات و هزار سوار بود و هزاری دیگر بر ذات او افزودم و دخواه جهان را که هزار و پانصدی ذات و هزار سوار داشت پانصدی در ذات دویست سوار دیگر اضافه نمودم «بیست چهارم محمد که هزار دهیم فروردین روز شرف باشد پادشاه علی سلطان ایلخی شاه عباس دارا سے ایران که به پرسن تغیرت خضرت عرش پیش زنیدت جلوس من آمدند بود سعادت ملار مت و ریافت و سوغا پیکه شاه عباس برادر فرستاده بود در نظر اشرف گذرانید اسپان خوب داشته و از هر چیز نخواسته لائق آدروده بود بعد از گذرانیدن سو غافت در همین روز خلعت فاخره و سی هزار روپیه که بحساب دلاحت هزار تومن بوده باشد با مرحمت نودم دکن اینکه سببی بر تغییت پرسش واقعه والد بزرگوارم بود گذرانید چون در گناه تنبیه اظمار محبت بیش از بیش نموده در مراغات نسبت ادب دیگانی دیقیقه فرد گذاشت نه نموده خوشی داشت که تابع بخوبی داخل گردید +

نقل کتابت شاه عباس

تاریخات سحاب بعض ربانی و قطرات غمام فضل سیحانی طراوت نجاش حدائق ایداع و اختراع باشد همچنان که شن سلطنت و
جهانی و چن زار ابعت و کامرانی اعلیٰ خضرت فلک رتبت خوشیدن نزلت باد شاه جوان نجاش کیوان و قارشیر یار ناما دار پسر آفتد
خدیو چنانگیر کشور کشا خسرو سکندر شکوه دار الو است نشین بارگاه عطت و اجلال صاحب سر بر قلیم دولت و اقبال نزبت افزای
ربا من کامرانی چن آراء گلشن هماجرانے چهره کشای جمال جهانی بین روز آسمانی زیور چهره دانش و بنیش فرست کتاب
آفرینیش مجموعه کمالات انسانی مرأت تجلیات زردا نی بلندی نجاش همت بلند سعادت افزای طالع ارجمند آفتاب فلک آفتد ار
سایه عاطفت آفرید گار جمجمه انجشم پاه فلک بارگاه هماجران خوشیدن کلاه عالم پناه از جو یار عنایت آلمی و چشم سار مر تمیت
نماینای سر بر پوده ساحت افسس ساخت از سیب خشک سال عین المکمال محروس باد حقیقت شون و محبت و گفایت خلیت
دمودت خیر پر پریست

فلمر آآن زیان نبود که راز عشق گوید باز

اگر چه از راه صورت بعد مسافت مانع در بافت کعبه مقصود گردیده اما قبله همت والا نهست نسبت معنوی فرب بالظی است سعد الحمد
که بحسب وحدت ذاتی این نیازمند درگاه ذوالجلال و آن نهال سراسال است و اجلال آن معنی به تحقیق پیوسته بعد مکانه و دوری
صوری جهانی مانع قرب جهانی و دهانی نگشته رو در مجتبی است و از نیمات گرد طلاق برآمده خاطر خوشیدن نهال نزهت
عکس پذیر جمال آن مظہر کمال است دهواره مشام جان بر دلخواه فوایخ خلدت و داد و نایم عنبر شما یکم محبت داتخاد معطر گشته بوس
دو عانی دموا خلدت جاد ذاتی زنگ زد اے دوستی است ۵

همشینم بخیال تو و آسوده دلم

آگین

و صابست

ک در

پی

غم

بجز انش فیت

المنه مدد تعا سے و نقدس که نهال آزاد سے دوستان حقیقی ہے تره مراد بار در شده شاہد مقصود یکم سالہاد رپر ده خمام سور بود دفع
و اتهمال از بارگاه را هب تعالیٰ جلوہ گری آن سائلت بشد با حسن و جھی از مجلہ غیب بطور درآمده پر تو جمال بر ساحت آمال
نیخته مآل غظران اند اخته بر فراز نجت ہمایون سر بر سلطنت ابد مقرفون ہم آن عوش آن انجمن آراء باد شاهی وزنیت افزای
سر پر شامنیشایی گردیده دلو اے جمان کشای غلافت و شهر یارے دچتر فلک فرسای معدلت و چهانداری آن رفت نجاش فسر
و اور زنگ عقد و کشای دانش و فرنگ ظل معدلت و چهانداری در محبت بر مفارق عالمیان اند اخت ایسید که میں مراد بیش

جلوس میکنست اوس آن محنت طالع بیاون نجت فرزند نجت را بر سرگان مبارک و میمون و فرخند و بیاون گزند و همیشه اسباب سلطنت و جانبانی و موجبات حشمت و کامرانی در تراپید و تفاصیل باز ویرایش آین داد و دروشش انجام دادند که این اولاد او اتفاقاً و بیازگی بیانه این خلص مجتگزین دان محدث آین استقرار پذیر فقره مقتضی آن بوده که چون مرده جلوس آن جانشین مند گو رگانے و وارث افسر صاحق قرانی بدین دیار رسید که از محترمان حرم خضرت بربیل تعلیم تعین شده ببراسمه تهییت آن دادم نمایم لیکن چون هم از زبان این نسخه دلایت شرداں درین پوشاخ اخاطر مسراکین از همات دلایت نموده جمع نمیشد مراجعت مستقر سلطنت پسرخود در لوازم این امر خلیفه تا خیر و تقصیر راقع شده برجند رسیدم داداب ظاهري نزد ارباب داشت و نهیش چندان اغفاری ندارد اما طی آن بالکلیه عجب ظاهر و نظر قو اصر که مطلع نظر ایشان جزا امور ظاهري بسته طی مرتب دستی است و حرم درین ایام محنته فریاد همین تو جر خدمت ملک احراهم همات دلایت از دست رفته بحسب دعا سے اجها صورت باقیه بالکلیه از آن طر خاطر جمع گشته بدار سلطنت اصفهان که مقر سلطنت است نزول اجلال دافع شد امارت شعار کامل الخلاص راسخ الا عقائد کمال الدین یادگار علی را که این بعد از زمزمه نبندگان به مجت دعوییان صافی طویت این دو دان است روگاه معلی و بارگاه اعلی نمود که بعد از دریافت سعادت کو نیش و سلیم داوراک شرف تقدیل و تلشیم با ساطع غرت داده ای لازم پرش و تهییت لجهست مراجعت باقیه از اخبار مسرت آثار سلامتی ذات طیک صفات و صحت فرایح و هاج خورشید این هاج بجهت افزای خاطر خلص خبر خواه گردید مرجو آنکه پیشنه داده محنته دراد بوروثی و مکتبی و حدیقه خلست و اتحاد صوری و معنوی را که بارعا سے انهاه موالات و اجراء بجهت اینکه بیکانگی در این غایله بیکانگی بوده باشد در وابط معنوی را بایملادن صوری تلقی ساخته بارجایی دانجام هم ایند محک سلسله بیکانگی در این غایله بیکانگی بوده باشد در وابط معنوی را بایملادن صوری تلقی ساخته بارجایی دانجام هم ایند حق بیانه تعالی آن زیسته خاندان جاه و جلال و خلاصه دو دان ابست و اقبال را بایمداد نیز غیب الغیب موبد داراده

آتا بیخانقل کتابت برادرم شاه عباس تمام شد

برادرم سلطان مراد دو ایامی را که در ایام جیات پدر زبرگو از مردم برگشت خدا پیوسته بودند مردم با سایی مخلفت نامی بر زدن فرمودم که بیکه را شاهزاده مغفوره دیگر سے را شاهزاده مرحوم بیگفتند باشند اعتماد الدوله و عهد الرزاق معمور بے را که بیک په نصب ہزار ریاضتی سرفراز بودند په نصب ہزار دهشت صدی سرفراز ساختم دپرسواران فاسکم خان برادر اسلام خان دلیست و پنجاہ سو آنچہ

سریندی بخشیدم هنگام جلوس بر زر نمایاد گز یا پاره افزوده بودم چنانچه سه رتی بر زن مسروط و پیه اضافه شده بود درین ایام بعرض رسید که در داد و سند هار فاهمیت خلق در ایست که مسروط و پیه بوزن سابق باشد چون در جمیع امور رفاهی است و آسانیش خلق منظور است علیم کردم که از تاریخ حال که باز رویم اردی بیشت سرمه جلوس باشد در دارالضربه مالک محمد سه مسروط و پیه را بجهش نموده است علیم کوک و مضر و بب میساخته باشند چون قبل ازین تاریخ روز شنبه دوم از ماه صفر تا ۲۷ هزار و بیست احمد ابد نهاد شنید که کابل از سردار رضا حب دجود خالی است و خان دوران در بیرونی است و مغارالملک با عدو دوست چند از طازمان مؤمنی الیه در کابل است و صفت غنیمت داشته باسوار و پیاده بسیار غافل و بخیر خود را به کابل رسانید و مغارالملک بازدازه قوت و حالت خود فی الجمله تردد نموده کاپیان و متولان و سکنه شهر خصوصاً جمیع جماعت فرباشیان کوچه ها را کوچه بند نموده خانها را خود را مفیوط و مستحکم ساختند افغانستان چند توپ شده از اطراف بکوچه ها و بازارها در میان مردم از لشکر باعها و سراها را خود گشتن را از تیر و تفنگ گرفته جمیع کثیر را پیش از رسانیدند بار که که از سرداران پیغمبران مخدول پوکشته شد از وقوع این مقدمه به ملاحظه آنکه میاد امردم از اطراف و جوانب جمیع شده راه بیرون شدند پر آشامید و گردانیدند ول و پایه داده ترسان و پرسان بازگشته قریب پیشتر از نغرانیان سکان چنین زفند نماد و بیست اسپیگیرانیمید و ازان حملکه جان به گل و پابیرون برند نماد علی پیدا نمی کرد این که در آنکه بود آخر همان روز خود را رسانید و پاره راه تعاقب نمود چون فاصله بسیار شده بود و جمیع این اندک کار را نه ساخته برگشت بهمان سی که در زود آمدن نموده الجمله تردد است که از مغارالملک واقع شده پر کب بز پادتی منصب سرفرازی یا فند و نماد علی که به منصب هزاری ذات مفخر بود هزار و پانصدی شد و مغارالملک که هزار و پانصدی بود به هزار و بیست صدی سرفراز گشت چون ظاهر شد که خان دوران کاپیان در مقام روزگرد رانیدن اند و دفع احمد ابد نهاد و در از کشید بخطاط لذر ایند م که خانخانان در خانه بیکار افتاده است اور با پسرانش بدین خدمت تعین پاید کرد مقارن این اند پیش فلکخ خان که قبل ازین به طلب او فرمان صادر گشته بود از پنجاهم آمد و سعادت خدمت در پاافت از ناصیبه احوالش ظاهر گشت که بجهت آنکه خدمت دفع احمد ابد که نامزد خانخانان شده از رده خاطر است همانکه صریح تعداد این خدمت نمود و فرار یافت که صاحب صوبگی پنجاهم متعلق به تفسی خان باشد و خانخانان در خانه بسر برده و قلعه خان به منصب شش هزاری ذات و پنج هزار سوار سرفرازی یافت و خدمت کابل و دفع احمد ابد نهاد و زردان که هشتان را تعداد نمود خانخانان را افرودم که در صوبه اگرها از سرکار فوج و کاپی جایگزین خواهد نمایند نامفتدان و تمدن آن دلاحت را تبیه بلیغ نموده بخ و پیادانها برآمد از دوقت رخصت پر کب پر غلعتی اس خاص و اسپ و فیل و خلعت سرفرازی یافتہ روایت شدند در همین ایام بایام بایرجان

خلاص و قدم خدمت اعتماد الدارم را بمنصب دو هزاری ذات پانصد سوار سرپنده بخشیده مبلغ پنج هزار روپیه نقد بطرقی انعام مر فرمودم خدمات خان را که بجهت سامان واجب شکر ظفر اخراج کن و لاله نودن امر اجتنب آتفاق دیگران ای فرستاده بودم تباخ دزادم
ماه تیر ۱۳۷۴ پیع اثنانی در دارالخلافت آگه ملازمت نود از عرضه اشت اسلام خان نطبور پیوست که عنایت خان در صوبہ بنگاهه مصده
خدمات پسندیده گشته بنابرین پانصدی ذات او افزودم که دو هزاری بوده باشد بر منصب راجه کلیمان که از تعینات صوبیه نذکور
است پانصدی ذات دسی صد سوار اضافه نودم که مجموع هزار و پانصدی ذات داشت صد سوار بوده باشد هاشم خان زاکه در
او دویسه بود غایتی به حکومت کشیر سرفراز ساخته عم اخواجی محمد حسین را به کشیر فرستادم که نارسیدن او از احوال آن ملک خرد را با
در زمان پدر پسرگو ارم پدر او محمد فاسک کشیر را گرفته بود چنین قلیچ که ارشد او لاد قلیچ خان است از صوبه کابل آمد و سعادت لازم
در یافت چون نسبت خانه زادگی را با جهیزی جمع داشت بخطاب خانه سرپنده گشت و حسب الاته اس پدر او دیشتر طائف
خدمت تیراه پانصدی ذات دسصد سوار بر منصب او افزودم بنارسیج ۱۳۷۴- امرداد هنابر سبق خدمت و نورالخلاص دکار دانی
اعتماد الدارم را به منصب دلاسے وزارت مالک محمد سرسرپنده بخشیدم و درین دن روز که خبر مرصع به بادگار علی امپی دارای
ایران کرامت فرمودم عبد الله خان که به سرداری شکر را معمور نمیکنند بود چون تعهد نمود که از جانب گجرات بولایت دکن در آید
اور ایه صاحب صدیگی و حکومت صوبیه نذکور سرفراز ساخته راجه با سوابق از سرداری شکر را متعین نمودم و پانصد سوار بر منصب
او اضافه کردم و در عوض گجرات صوبیه ماوه بخان عظیم مرحمت نمودم و چهار لک روپیه بجهت سامان و سرایجام شکری که به همراه است
عبدالله خان از راه ناسک نزدیک بولایت دکن نمیکنند با اینکه بود فرستاده شد صدرخان بادران از صوبه بهار آمد و به سعادت
استانبوس مشرف گشت یکی از غلامان بادشاہی که در خانم بند خانه کار میکند کارنامه ساخته نذر گذراشید که تا امروز مثل این کاری یک شنبه
بلکه نشینیده ام چون نهایت غرابت دارد تفصیل نوشته نمیشود در پوست فندقی چهار محلیں از استخوان فیل تراشیده ترتیب داده
اول محلیں کشتی گیران است و دیگری پاهم در گشتی گرفته اند و بکی در دست نیزه گرفته ایستاده است و دیگری سنگ در شنی در دست
وارد و دیگری دشما بر زمین نماده نشته است در پیش از چوبی دیگری دشمنی داشتند و دیگری شامپانه ترتیب فاده و صاحب دسته
آن شامپانه ترتیب فاده و صاحب دسته برجسته شد که بازی خود را در میان

^۱ فلاہر بن کارنامه از غلام خاتم بند خانه شاری معلوم نمیشود چه در محلیں چهار مساقن صورت حضرت عیسیٰ علیہ السلام را دجی معلوم نمیشود غایباً این کارنامه از کارنامه
کاریگران فرنگ بوده و بیش از تاریخ این از نام کارنامه خود نذر گذراشیده

ساخته پنج نفر از خدمتگاران او گرد و پیش او بستاده کرده است و شاخ در نخست برین نخست سایه آند اختره مخابر سوم صحبت ریسمان باز است چو بله ایستاده کرده و سمه طناب برین چوب لبته آند ریسمان بازی بر بالا کے آن پایه راست خود از پیش سر برست چپ آرفته و بر پاسه ایستاده بزرگ ابر سر چوب کرده و شنخه در می در گردان آند اختره نی فواز دموده و یگر دستها بالا کرده ایستاده است و چشم بر ریسمان باز دارد و پنج کس دیگر ایستاده آند انان نیچ کس کی چوبه درست دارد و مجلس چهارم درخت است و در ته آن نخست صوت حضرت علی‌سی را نمایان ساخته و شنخه سر بر پاسه ایشان نماده و پیر مردی بایشان رفخن است و چهار کس دیگر ایستاده آند چون چنین کار نامه ساخته بود اور با تمام وزرای این علو فه سرفراز ساختم در سی ام شهر ویر میرزا سلطان را که از دکن طلبیده بودم آمده ملازمت گرد صندرخان باضافه منصب سرفرازی یافته به مکنی شکر ران اتفاقور تعین یافت چون عباده خان بهادر فیروز جنگ اراده نموده بود که از راه ناسک نزد یک بولابت دکن در آید بجا طرسانیدم که را مدارس کچو ایم را که از بنده هایی با اخلاص والد بزرگوارم بود به همراهی او تعین نایم که همراه جابر دار احوال او بوده نگذارد که از دنیور و شتاب زدگی بیه و قفت به فعل آید بجهت این خدمت او را بر عایتها عالی سرفوار ساخته خطاب راجحی که درگمان او بود که ایست نبوده تقاضه هم عنایت نمودم و قلعه رتھنبو را که از قلعه های شهور پندوان است بد و شفقت کردم و خلعت فاخر و فیل و اسپ داده منحص ساختم خواجه ابوالحسن را که از دیوانی کل تغیر یافته بود بخدمت همه رکن بنایست آنکه در خدمت برادر محروم مد نهاد ران حدود بوده تعین نمودم و ابوالحسن پسر اعتماد الدوّلہ را بخطاب اعتماد خانی سرفراز نخشدیدم پسران معظم خان را بمناصب لائق سرفراز ساخته به نیگاره میش اسلام خان فرستادم راجحه کلیمان به سرداری سرکار ادیسه به تجویز اسلام خان تعریگشت و به اضافه دو صدی قات و سوار سرفوار گردید چهار هزار روپیه به شجاعت خان دکنی مرحمت نمودم سه قلم ایمان بدین الزمان ولد میرزا شاهزاد خود رکن آمده ملازمت گردید روزهای بجهت شور بدلی و هرج دمچ که در دلایت مادرانه نزد واقع شده بسیار سے از امراء و سپاهیان افزربک مثل چنین بیه دپلوان بایاد نورس بیه در من و برم بیه و غیره انجا بدرگاه ما آورد و ملازمت نمودند هر یکی به خلعت و اسپ و زر نقد و منصب و چاگیر سرفراز گشتنید روز دوم آذر راشم خان از نیگاره آمده سعادت آستان بوسی در پافت پنج لک روپیه بجهت مد خرج شکر فیروزی اثر رکن که سرداری عباده خان تعریب و ده است بدست روپ خواص پنج غیابا باحمد آباد گجرات فرستادم در غرہ دیه بقصد شکار موضع سونگر از شکارگاه تعریف نموده شد میست دو داہوشکار شد از انجله شانزده آمپورا خود شکار گردم و شش دیگر را خرم شکار نمود دور و دو شب آنجا بوده شب یکشنبه نجیر و خوبی به شهر در آدم و شبی این بیست خاطرم پر فوائد اخوت پیت

بود برآسان تا نیز نور
بساید عکس از چهره دور

چهراً چیان و فصه خوانان فرمودم که در وقت سلام و معلوّاه فرستادن و فصه لذرا بندن در آمد با این بیت گفت و حالاً شایع است سوم دی روز شنبه عرضه شد اشت خان عظیم رسید که عادل خان بجا پوری از تقدیرات خود گذشته خود پیشان گفته در صدد بندگی و دلخواهی بیش از بیش است پهلوی ادی مطابق سمع شوال پاشم خان بهتر خصت با فته بیاد گار علی الیجی ایران فرگل خاصه همچنان با عقاید خان شمشیرے از شمشیر پاسه خاصه سراند از نام شفقت نورم شادمان داد خان عظیم را بخطاب شارمان خانی سرفراز ساخته منصب اداره اصل اضافه به یکنوار و هفتصدی ذات و پالص سوار شخص شد و بر عایت علم سر بلندی یافت و سردار خان برادر محمد احمد خان نیز ذهنگ دار سلان بله او زیب که حراست یزدستان با و تقریباً بعنایت علم سرفراز گشته پوسته ای آنها شکار خاصه را فرمودم که جاناز ها تربیت داده و ردیوان خاص دعایم لگا بد از نم که مردم بران لمازی لذارده باشند میر عدل دقاچی را که مدار امور شرعیه برایشان است بجهت خاص حرمت شرع فرمودم که زمین بوس که به صورت سجده است نگذند و سوزنچیه بیت دوم ماه دی بازه پرشکار سمنگ متوجه شدم چون آمده بیاره دران حوالی جمع شده بود و درین مرتبه خواجه جهان را رخدت کرده بودم که طرح شکار قرغه اند اخنه آمده را از هر طرف رانده در جای سمعی که دور آن سراپرده ها و گلایل باز را کشیده باشد و آن را دره ضبط نمایند یک و نیم کرده زمین را سراپرده گرفته بوزم چون بخر رسید که شکارگاه تربیت باشه و شکار را بسیار تقویت در آمده است توجه گشتم روز جمعه شروع در شکار شد تا پیشنهاد آینده هر روز با مردم محل بقرغه در آمده آن مقدار که چاطر غبست می تهد شکار میگردیم پارکه زندگی میگذرد و گزناوار میگشند و بعضی پرنگان و پرکشند می شدند روز یکشنبه و پنجشنبه که نفنگان به جانوری اند از هم بد اهم نزدیک فتنه درین میگشت روز نهضه و هفده روز ماده شکار شده بودند از آنجمله شهد و چهل و یک آمده بز و ماده که زندگی میگذرد و چهار راس بفتح پور فرستاده شده که در پیان جولان گاه آنجا سرونه و هشتاد و چهار راس دیگر را فرمودم که حلقوهای نفره درینی کرده در جهان زمین آزاد گردند و دوپست و هفتاد و شش آمده دیگر که به نفنگان و پرکشند که نفته بودند روز بزرگ پیگان و خادمان محل دامرا و نهضه های درگاه قسمت پیش چون از شکار کردن بسیار دلگیر شدم با مردا فرمودم که به شکارگاه رفته امچه مانده باشند بگوی را شکار نمایند و خود به خبریت روانه شهر شدم در فرهه همین مطابق هفده هم زبغده حکم کردم که در شهر پاسه کلان مالک محمد سه شل احمد آهاد و آنکه آباد و لا هژور و لاگره و دلی و فیله غلور خانه ها بجهت فقر از تربیت دهند تا سی محل نوشته شده از آنجل شش محل سابق دایر بود و پست و چهار محل دیگر احوال حکم شده که دائر سازند در چهار میهن هزاری برقا نات راجه زنگه دیو اضافه

نیو دم که چهار هزاری ذات و دو هزار سوار باشد و شمشیر مرصع بد و مر جست کردم و شمشیر دیگر از شمشیرهاست خاصه که شاه بچه نام داشت
پس شاه نواز خان عذایت شد و در ۱۶-۱۷ آسفالت از پادشاهی از زمان پسر پیرزاده شاہ رخ به شکر ران اتفاقور تعین یافت و شمشیره براسته
با سو بدرست او فرستاده شد چون مکرر بسامع جلال رسید که امر اسے سرحد بعضاً مقدمات که باستان مناسبت ندارد از قوه ب فعل ملی داشت
و ملاحظه توره و ضوابط آن نیکنند پنجشیان فرمودم که فرامیں مطاعه با امر اسے سرحد صادر گردانند که من بعد مرکب این امور که خاصه
با دشایان است نگردد اول آنکه در جھرو که نه لشکرید و پامرا و سرداران لکلی خود تکلیف چوکی تسلیم نه کنند و فیل په جگه نینهار نموده
سیاست ہا کو رنگنند و گوش و لبی نہ بزند و بزرور تکلیف مسلمانے برکسی رنگنند و خطاب په ملازمان خود نمہند و نوکران بادشاہی را
کو زش تسلیم نفرمایند و ایل نفعه را برو شئے که در دربار سهول است تکلیف چوکی داون نکنند و وقت برآمدن نقاره نواز نموده
و فیل که بمردم نمہند خواه په ملازمان بادشاہی نخواه بخواه
سوار جلو خود نمایاده پیش رو اگر خیزے یا نہایا نبو پسند هر بردنگان نمکنند این ضوابط که با میں جمالگیری اشتھار یافته الحال سهول است

جشن نوروز هنرمندان از جلوس چماقون

غره فروردی شده جلوس روز سه شنبه ۱۶ محرم احرام شد و در دارالخلافت آگه مجلس نوروز عالم افزود و جشن مردم تجشیع شد
سماان پذیرفت بعد از گذشتین چهارگھری از شب پنجشنبه سوم ماه مذکور که ساعت اختیار کرد و نجمان بود برخخت شستم بدندور هرسانه
فرموده بودم که در بازار رایمن بسته تار و زرشک این مجلس برقرار پاش خود بله ارزیک که در پیان ارزیک به خود فرمی اشتخار دارد
در همین روز هم آمد و سعادت ملائمه فرار واده ما و راد النهر بود او را بعثایها سربندی بخشید و غلعت فاخره
دادم پیادگار علی ایچی دارای پانزده هزار روپیه بود خوب گویان عنایت نمودم و در همین ایام پیشکش افضل خان که از
صوبه پهار فرستاده بود از نظر اشرف گذشت سی زنجیر فیل و شرده راس گوش و پاره افسه نگاهه دچوب صندل و نافهای شک
و چوب عود و از هر خیس چیزی بود پیشکش خان دوران هم بنظر در آمد و چهل پنج راس و دو قطاع شتر و چلنی خطانی و پوستهای سیمور و دیگر
تحف و هدایا که در کابل و آنحداد و بجهه پیرسند فرستاده بود و امرانه در خانه خود تکلفات در پیشکشها را خود نموده بودند بصفا بله هم
ساله در هر روز از روزها بر جشن مذکور پیشکش بیکه از زنده های پیلزد شد و تفصیل ملاحظه نموده ایچه پنجه خاطری افتاد پیگر فتو و باقی
با در مرحمت پیشکش فروردین مطابق بیست و نهم محرم عرضه شد اشت اسلام خان رسید مشعر برآنکه همین عنایت الئی و برگت

توجه داقبال شاهنشاہی بنگاله از فساد عثمان افغان پاک گشت پیش از آنکه حقیقت این جنگ رفوم پیگرد سلطنه چند از خصوصیات
بنگاله ور قلم می آوردم بنگاله ملکی است در نهایت وسعت را قلم دو مر طول آن از بند رچانگام تا کری چهار صد و پنجاه کرده و عرض
آن از کوہ های شمالی تا پایان سرکار مد ارن رویست و بست کر و به جمع آن تجھنا شصت کر در دام بوده باشد حکام سابق آنجا
چشم بست پیغمبر سوار و یک لک پیاده و یک هزار زنجیر فبل و چهار هزار کشی از فواره چنگی و غیره سرانجام می نموده اند از زمان شیرخان
و سلیمان خان پسر او این دلایت در تصرف افغانستان بود چون او زنگ سلطنت و فرمانروائی دارالملک هند وستان بوجود امشت
آقدس والد پدر گوارم زبب ذریعت گرفت آواج فاهره بر سر آن ملک تعین فرموده و مدت بیدمی فتح آنجا را بیش نهاده است
و اشتبه نداشتند که دلاحت نمود کوچکن سعی او پیاسه دلایت فاهره از تصرف دارد کردنی که آخرین حکام آنجاست برآمد آن مخدول
و رجیگ خان بجهان گشته گشت و شکر اور پیشان و متفرق گردید ازان تابع باز تا حال این دلایت در تصرف بنده های درگاه است
غایتاً پاره از بقایا پیاسه افغانستان دگوشش و کنار این ملک مانده بودند و بعضیه جا های دلایت را در تصرف داشته تا آن که
رئیسه رفته اکثری ازان جماعت را بون و عاجز گشتند و بولایات که متصرف بودند بدست او پیاسه دلایت فاهره در آمد چون
اشتبه ام امور سلطنت و فرمانروائی به محضر فیض فضل ایزدی باین بیان از منه درگاه اکنی مفوض گشت در رسال اول جلوس اججه
مان سکھر اکه به حکومت و دارائی آنجا مقرر بود بدرگاه طلب داشته قطب الدین خان را که به شرف کوکنایی من از ساصل بنده های
اعیان داشت بجای او فرستادم و دلایت ایان دلایت بدست بی از فتنه کیشان که از تعذیبات آن ملک بوده در جم
شہزادت پافت و آن نایا قبیت اندیش نیز بجز اهمی خود رسید و گشته گشت جهانگیر قلی خان را که هاچب صوبه و جاگیر دار
دلایت بهار پود بنا بر قرب جوار پنهان پیغمبر ای ذات و سوار سفر فراز ساخته حکم فرمودم که به بنگاله رفته آن دلایت را انتصرف
شود باسلام خان که در دارالخلافت اگر بود فرمان فرستادم که به صوبه بهار متوجه شد و آن دلایت را به جاگیر خود مقرر شناسد
چون اندک مدتی از حکومت دارایی جهانگیر قلی خان گذشت بواسطه زونی آب و هوای آنجا بیماری صعب بحر سانید
در فتنه مرض قوی دقوی ضعیف گشته کار او بخلاف است انجامید چون خبر درگذشتند او در لاهور سمیع گردید و فرمان با اسم
اسلام خان دسدار گشت که صوبه بهار را بافضل خان پسر ده خود بنا کید هر چه تمام تر روانه بنگاله گردید در تعین این خدمت
بزرگتر کثیر بنده های درگاه بنا بر خورد سالی و کم تحریکی او بخنان میگشتد چون جو هر زانی را استعداد از نظری او منکور نظر
کند نهضت کر در دام مسادی کیک کرد زجا به لکه روپید اگر زیر می میشود و سرکار او دیگر تم داخل صوبه بنگاله بود و داین محاصل مع محاصل سرکار او دلیله است